

دکتر محمدجواد شریعت
استاد ادبیات دانشگاه اصفهان

یادداشت سردبیر

مقاله‌ی حاضر، نقدی است که دکتر محمدجواد شریعت بر نقدی (به قلم دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور) بر کتاب **گمشده‌ی لب دریا** تألیف دکتر تقی پورنامداریان که در شماره‌ی خرداد ۱۳۸۳ چاپ کرده بودیم، نوشته‌اند و به حقیقت نقد بر نقد است. ما با احترام تمام به همه‌ی ارباب اندیشه و فرهنگ از این‌گونه برخورد آرا و تضارب اندیشه‌ها استقبال می‌کنیم. ویژگی نقد حاضر، آن است که نویسنده‌ی آن هیچ‌کدام از آقایان پورنامداریان و افراسیاب‌پور را از نزدیک ندیده و با هیچ‌کدام سابقه‌ی دوستی یا خداناخواسته دشمنی ندارند. ما نیز در صف نعال علما، ارسطو آسا، حقیقت را بیش از هر صدیق صمیم و دوست قدیم دوست می‌داریم و خلاصه نوکر «شاه حقیقت» ایم نه نوکر «بادمجان رفاقت». لذا، هم نقدها را و هم نقد بر نقدها را چاپ می‌کنیم تا از میان این‌ها حقیقت آشکار شود.

نقد را آورد اما که عمارتی گسرد

این بنده برای آن‌که به سمت افراط‌کاری متهم نشوم و به وصمت طرف‌داری جاهلانه منسوب نگردم، در همین‌جا می‌گویم که این کتاب نقطه‌ضعف‌هایی هم دارد که اشاره به یکی از آن‌ها را برای تیرته‌ی خود از آن سمت و وصمت، فعلاً مجاز می‌شمارم، و آن، تلقی جناب ایشان از علت آوردن غزل دوازدهم در اول دیوان است که تلقی بسیار دور از ذهنی است.

اما غرض از تقدیم این مقاله آن است که در شماره‌ی سوم **ماهنامه‌ی حافظ**، نقدی به قلم آقای دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور خواندم که از زمره‌ی نقدهای معمول در این روزگار و در مطبوعات جهت‌دار ایران است و جای آن در مجله‌ی علمی و ادبی **حافظ** نیست.

ممتّع و دل‌انگیز کتاب، عاشقان حافظ را به شور و نشاط واداشته‌اند. دو دیگر کتاب **الهیات رندی حافظ** اثر آقای محمود درگاهی است که در حقیقت تکامل‌یافته‌ی کتاب دیگر ایشان، یعنی **مزاج دهر تبه شد** است که در فرصتی مقتضی به بررسی آن خواهیم پرداخت. سه دیگر کتاب مستطاب **گمشده‌ی لب دریا** است که اثر ذی‌قیمتی است از استاد بزرگوار و محقق دانشمند، جناب آقای دکتر تقی پورنامداریان که ذوق و تحقیق را با هم دارند و نوشته‌ی ایشان درباره‌ی حافظ را در این آشفته‌بازار کتاب‌سازی، باید اتفاقی ادبی نام‌گذاری کرد. نگاه آقای دکتر پورنامداریان به حافظ و دیوان او، اگرچه سابقه دارد، اما شفافیت و تیزبینانه‌بودن این اثر، آن را از دیگر آثار پیشینیان ممتاز ساخته است.

□ در این اواخر، دو سه کتاب و یک مجله درباره‌ی حافظ به بازار ادب ایران عرضه شده است که همه قابل اعتنا و باعث افتخار و خوش‌وقتی است. انتشار **ماهنامه‌ی حافظ** در تهران، یکی از مواهب مطبوعاتی است که پشتوانه‌ی نشریات شیرازیان عزیز است و باید به مدیرمسئول و سردبیر آن، جناب پروفیسور سیدحسین امین تبریک گفت که جای خالی چنین مجله‌ای را به‌نحو شایسته‌ای پر کرده‌اند. دوام نشر چنین مطبوعه‌ای، آرزوی ادب‌دوستان ایران و فارسی‌زبانان است.

اما کتاب‌هایی که اخیراً درباره‌ی حافظ به‌نظر این بنده رسیده است، یکی، کتاب مستطاب **تأمل در حافظ** اثر بدیع جناب دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن است که با قدرت قلم سخّار (مخصوصاً در مقدمه‌ی

من جناب آقای دکتر پورنامداریان را تا به حال رؤیت نکرده‌ام و فقط با آثار متعدد ایشان در زمینه‌های ادب قدیم و جدید آشنا هستم و جناب آقای دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور را هم نمی‌شناسم و فقط عکس گرامی ایشان را در **ماهنامه‌ی حافظ** زیارت کردم. اما نقدی که ایشان نوشته‌اند، واقعاً نقد نیست. چیزکی است در حد سربه‌سرگذاشتن.

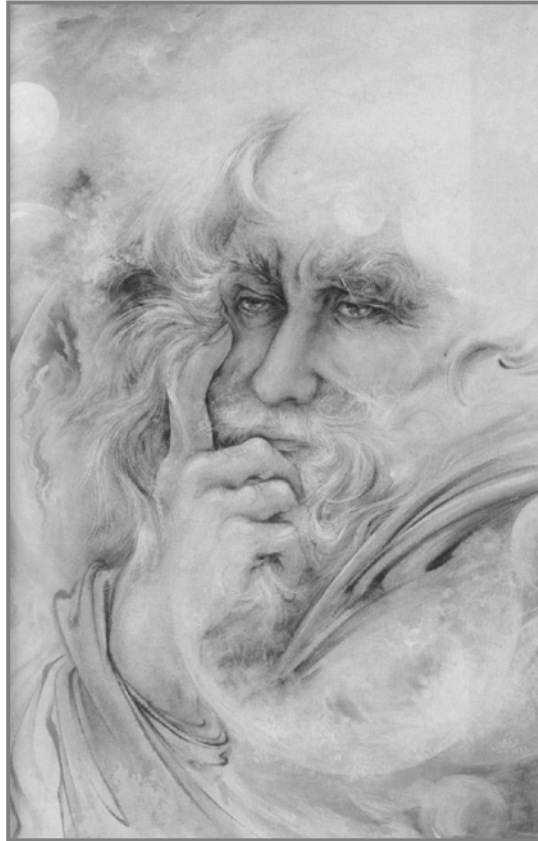
ایراد نخست ایشان در مورد نام کتاب است که اتفاقاً نام کتاب غلام‌حسین ساعدی هم هست. چه اشکالی دارد؟ کافی بود که ایشان به فهرست کتب خطی فارسی جناب منزوی نگاه می‌کردند که گاهی تا بیست کتاب از بیست مؤلف به یک نام است و در بیست موضوع مختلف. اتفاقاً نام کتاب را استاد پورنامداریان کاملاً درست انتخاب کرده‌اند.

در ایراد دوم، جناب آقای

دکتر افراسیاب‌پور می‌پرسند: گمشده‌ی لب دریا کیست؟ خود حافظ است یا مؤلف کتاب؟ و من عرض می‌کنم که خود جناب دکتر افراسیاب‌پور و گم‌گشتگی ایشان این است که نمی‌دانند قلمی که کتاب گمشده‌ی لب دریا را نوشته است به حافظ و حافظ‌شناسان چه خدمتی کرده است.

در ایراد سوم، نویسنده‌ی نقد، آقای دکتر پورنامداریان را متخصص ادبیات می‌داند و غافل از این است که فردی که در ادبیات «تخصص» پیدا می‌کند، نمی‌تواند از حوزه‌های فلسفه و تصوف و عرفان دور باشد، زیرا ادب فارسی با فلسفه و تصوف و عرفان عجین شده است و تنها ناآگاهان از ادب فارسی هستند که غافل از این ماجرایند.

ایراد چهارم و به‌قول ناقد محترم «مهم‌تر» از همه، این است که مؤلف مأخذ برخی از گفته‌های پیشینیان را در کتاب ذکر



اثر استاد محمود فرشچیان

زرتشت پیامبر، سیاوش، شب‌دیز، فروهرها، کیخسرو، گرسیوز، منیژه، یزدگرد، سیمرغ، شاهنامه و یشت‌ها بخورند و کم و کاستی را در جایی دیگر بیابند.

ایراد ششم ایشان این است که می‌فرمایند: «دانشجویان اغلب ابراز می‌دارند که نوشته‌های این نویسنده بسیار سنگین و دیرپاب «کذا» است.» چنین دانشجویانی باید کمی بیش‌تر مطالعه کنند تا سنگینی نوشته‌های سنگین را بتوانند تحمل کنند و بدانند که همه‌ی گوهرهای جهان «دیرپاب» است!

ایشان به جمله‌های طولانی استاد ایراد گرفته‌اند، در حالی که خود متوجه جمله‌پردازی‌های «اطول» خویش نشده‌اند. هم‌چنین از ترکیب عالمانه‌ی «متاع البیت ذهنی» دکتر پورنامداریان، ایراد گرفته‌اند و مرقوم فرموده‌اند که این نوع واژه‌ها (کذا) خواننده را ناراحت

می‌سازد. البته خواننده‌ای که اهلیت خواندن این کتاب‌ها را نداشته باشد، ناراحت می‌شود. چنین خواننده‌ای باید روزنامه‌ها و کتاب‌های زمان و معمولی را مطالعه کند و کم‌کم درس بخواند تا بتواند نوشته‌های سنگین و «دیرپاب!» را کمی درک کند و از ترکیبات عالمانه ناراحت نشود.

نوشته‌اند: «نویسنده - یعنی استاد پورنامداریان - انسان را دو بعدی می‌داند.» اما مقصود آقای پورنامداریان بُعد به مفهومی که ناقد محترم درک کرده‌اند، نیست. مقصود ایشان این است که حافظ چشمی به زمین و زندگی اجتماعی بشری دارد و چشمی به جهان رازآلود روحانی، و هر دو را حافظ قابل توجه می‌داند.

در دنباله‌ی این مطلب فرموده‌اند: «در حالی که به‌نظر من این پیش‌فرض‌ها و بلکه این تئوری از اساس نادرست است.» کدام پیش‌فرض‌ها و کدام تئوری؟ سراسر دیوان

نکرده‌اند، در حالی که در این کار مؤلف محترم اتفاقاً سنگ‌تمام گذاشته‌اند. من گمان می‌کنم که مقصود ناقد در این فقره معرفی و تبلیغ کتاب خود بوده است که این بنده از همراهی ایشان در این راه معذورم.

در ایراد پنجم و به‌قول ناقد محترم، ایراد «اساسی» [که نمی‌دانم «مهم‌تر» مهم‌تر است یا اساسی] ایشان عقیده دارند که آقای دکتر پورنامداریان اشاره‌ای به توجه حافظ به ایران باستان و فرهنگ آن نکرده‌اند. این مقوله هم بازمی‌گردد به عدم مطالعه‌ی کافی ناقد محترم و عدم توجه بی‌غرضانه‌ی ایشان به کتاب گمشده‌ی لب دریا، آن‌گونه که باید و شاید. کافی است که ایشان یک بار دیگر کتاب را با دقت بخوانند یا حداقل به فهرست اعلام کتاب مراجعه کنند تا در آن‌جا به مقولاتی مانند: آتشکده‌ی زرتشتی، شاه ترکان، اهورامزدا، بوذرجمهر، بهرام گور، بیژن (پهلوان ایران)، توران،

حافظ تجلی‌گاه این نظر است، تنها اهل نظر واقعی می‌تواند این مسائل سنگین و دیرپاب (!) را دریابد.

به این جملات ناقد محترم توجه کنید تا دریابید که من چه می‌گویم: «این دوگانگی، بیش‌تر به‌وسیله‌ی ارسطو در فرهنگ‌ها رسوخ کرده و تاریکی‌هایی چون قرون وسطا [کذا] زاییده‌ی چنین دیدگاهی است. در این جهان نه کسی فرشته است و نه شخصی دیو می‌باشد. دیگر ادبیات سفید و سیاه مُرده و حتا [کذا] فیلم‌هایی که فرشته و دیو نقش مثبت و منفی آن را بازی می‌کردند، بیننده ندارند!» یک بار دیگر این جملات گهربار را بخوانید و لذت ببرید. این جملات در نقد کتاب «گمشده‌ی لب دریا» نوشته شده است.

باز هم در موضوع دوگانگی اندیشه‌ی حافظ دچار اشتباه و خلط مبحث شده‌اند و آن را با وجود اهورامزدا و اهریمن در تفکر دینی ایرانیان مرتبط دانسته‌اند و سپس در اظهارنظر متناقضی فرموده‌اند که «البته آن اندیشه‌ی ایرانی هم چنان تفسیری از هستی ارائه نمی‌دهد!»

در مورد این نکته که استاد پورنامداریان حافظ را از نظر نمادی و از جهت فکری با ترکیب اضافی «پیر مغان» مقایسه فرموده‌اند، ناقد محترم در این‌جا هم برداشتی نادرست دارند و سعی دارند که مؤلف را توهین‌کننده به ایران و فرهنگ ایران معرفی کنند، در حالی که از سر تا پای کتاب «گمشده‌ی لب دریا» احترام به ایران و فرهنگ ایرانی هویداست. ناقد محترم نمی‌داند که سرّ دل‌پذیری حافظ در نزد ایرانیان، همین توجه او به زندگی اجتماعی بشری است که در هر غزل او به چشم می‌خورد و سرّ فال‌گرفتن از این دیوان - و نه دیوان‌های شعرای بزرگ دیگر - همین نگاه حافظ است. ناقد مترم عقیده دارند: «همه‌ی ایرانی‌ها... هنرمند هستند و به همین دلیل حافظ در خانه‌ی دل همه‌ی ایرانی‌ها جا گرفته است... و مهم‌تر این که فرهنگ ایرانی را ورق می‌زنند.» واقعاً

صغری و کبرای عجیبی است. یک بار دیگر این جملات را بخوانید.

در مورد شراب‌خواری یا عدم شراب‌خواری حافظ سخن‌ها گفته شده است و بحث‌ها شده است که البته این موضوع بسیار شخصی و دور از حیطة بحث در مورد جهان‌بینی و گفته‌های حافظ است. اما آن چه حافظ درباره‌ی مستی خود گفته است، این است که:

به هیچ دور نخواهند یافت هوشیارش چنان که حافظ ما مست **باده‌ی ازل** است و در مقام جبری زمانه می‌فرماید: آن چه او ریخت به پیمانه‌ی ما نوشیدیم اگر از **خمر بهشت** است و گر از **باده‌ی مست** و در آن جا که می‌فرماید: **شراب تلخ** می‌خواهم که مردافکن بود زورش که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش هدف او، نشان دادن شر و شور روزگار خویش است و خواستاری بی‌خبری و دوری از آن شور و شرها، نه خواستاری شراب تلخ. به‌طور کلی، با استنباط از اشعار خواجه نمی‌توان به ضرس قاطع گفت که او شراب می‌نوشیده است یا نه و اصلاً چه لزومی دارد که ما درباره‌ی این موضوع کاملاً شخصی او بحث و گفت‌وگو کنیم.

در مورد گناه هم، حافظ بنا به عقاید اشعریان می‌فرماید که:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گو گناه من است در هر حال، ناقد محترم، برخلاف نظر آقای پورنامداریان، عقیده دارند که حافظ شراب می‌نوشیده و چنین گناهی را مرتکب می‌شده است و این بیت حافظ را دلیل می‌آورند که:

نه من از پرده‌ی تقوی به در افتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت در مورد سهروردی هم که استاد پورنامداریان سخن کافه‌ی محققین و آشنایان با فلسفه را نقل کرده‌اند، ایشان نشان داده‌اند که از این مقولات آگاهی چندانی ندارند. ضمناً مرقوم فرموده‌اند که «تئوری «انسان برزخی» نیز یکی از

ضعیف‌ترین این کوشش‌هاست.» گویا ایشان تئوری را کوشش می‌دانند!

ایرادی هم از همان قبیل ایرادهای سطحی به رسم‌الخط کتاب گرفته‌اند و بعد سعه‌ی صدر نشان داده‌اند که این‌ها را رها می‌کنیم. خدا خیرشان دهد. بنده هم از ایشان سؤال می‌کنم که این همه «می‌باشد» در مقاله‌ی ایشان چه می‌کند؟ «می‌باشد» را از کدام یک از ستون فلسفی و عرفانی و ادبی اخذ فرموده‌اند؟

در پایان مقاله، ناقد محترم کتاب را (البته قسمت‌هایی از کتاب را) خواندنی، مخصوصاً «در جهت کشف آموزه‌های زیباشناسانه‌ی حافظ!» می‌داند. خدا خیرشان دهد.

این بنده اکنون در دامن عمر به سر می‌برم و هر روز منتظر زیارت بویحیی هستم و هر ساعت در دل خود آرزو می‌کنم که جوانانی که قدم در راه علم و تحقیق می‌گذارند، قلم خود را به اغراض آگاهانه و ناآگاهانه آلوده نکنند و به‌خاطر شناخته‌شدن، با سخنان و نوشته‌های منطقی مخالفت نکنند و خود را به دامن بزرگان نیاویزند. و الله یعصمنا من الخطاء و الزلل.

اصفهان - خرداد ۱۳۸۳ ■

جناب آقای دکتر سیروس غنی

با اندوه بی‌پایان و افسوس فراوان، درگذشت نابه‌هنگام فرزند ارجمندتان، فقید سعید آقای **علی غنی** را به جناب‌عالی و خاندان زنده‌یاد دکتر قاسم غنی تسلیت عرض می‌کنیم و برای شما و خانواده‌ی معظم، شکیبایی و بردباری و برای آن عزیز از دست‌رفته غفران واسعه‌ی الهی مسألت داریم.

هیأت مشاوران علمی و کارکنان ماهنامه‌ی حافظ